

## سخنهای دیوینه یادآوریم

و تجربه مصحح بعد از پایان انتشار همه دفترها و نقدضبطهای آن، متن «فعال‌نهایی»<sup>۱</sup> شاهنامه خواهد بود و کسانی که بادشواریه‌های تصحیح علمی-انتقادی و شرایط و مقدمات لازم برای این کار، آن هم درباره کتابی چون شاهنامه آشنایی دارند، از بن جان درمی یابند که دکتر خالقی مطلق چه رنجی کشیده و چه خدمت بزرگی به فرهنگ و ادب ایران کرده‌اند.

دوده سال و پنج اندر این شدمرا

همه عمر رنج اندر این شدمرا

در زمینه پژوهش شاهنامه نیز مقالات و یادداشت‌های تخصصی ایشان از سال (۱۳۵۳ ش) در مجلات و مجموعه‌های داخل و خارج کشور به زبانهای فارسی، انگلیسی و آلمانی منتشر می‌شود و بدون مبالغه تقریباً تمام آنها دارای نکته یا نکات جدیدی درباره شاهنامه، ادب حماسی و فرهنگ ایران است. نگاهی به فهرست (۲۰۴) مقاله و یادداشت در کارنامه پژوهشی دکتر خالقی (سخنهای دیوینه، صص ۱۲-۲۳) که به تدریج و در کنار کار بسیار سنگین و زمان‌گیر تصحیح شاهنامه، نوشته و چاپ شده است، وسعت همت، دقت و کوشش ستودنی این شاهنامه‌شناس نستوه را نشان می‌دهد.

در این باره همین بس که ۶۴ مدخل از مجلدات گوناگون

تصحیح و تحقیق علمی شاهنامه اگر چه بسان برخی دیگر از زمینه‌ها و موضوعات فرهنگ و ادب ایران، با پژوهشگران اروپایی و به اصطلاح خاورشناسان آغاز شده و آثار سودمندی نیز به بار آورده است، اما جای بسی شکر و شادی است که امروز سررشته «شاهنامه‌شناسی» به دست میراث‌داران اصلی حماسه ملی ایران است و بیشتر نظریات دقیق، ژرف و جدید شاهنامه‌شناختی از سوی محققان ایرانی ارائه می‌شود. در میان این شاهنامه‌پژوهان - که البته شمارشان نیز متأسفانه سخت اندک است - نام دکتر جلال خالقی مطلق، در محافل و نشریات علمی جهان، اعتبار و نامبرداری ویژه‌ای دارد. این شاهنامه‌شناس ایرانی ساکن آلمان که نزدیک سی سال است زندگانی خویش را بر سر شاهنامه گذاشته و بر اثر کثرت و سنگینی کار سلامت جسمی‌شان را نیز از دست داده‌اند،<sup>۱</sup> در هر دو حوزه تصحیح و تحقیق شاهنامه تحول‌آفرین بوده‌اند، متن مصحح ایشان با اندک از ۱۵ دست‌نویس معتبر - که پس از بررسی ۴۵ نسخه شاهنامه برگزیده شده است - و اساس قرار گرفتن کهن‌ترین دست‌نویس تا امروز شناخته شده (فلورانس ۶۱۴ ه. ق) به شیوه‌ای علمی-انتقادی فراهم آمده و هر واژه و بیت آن پس از مقابله و بررسی دقیق انتخاب شده است. این تصحیح به دلیل اصول کار و روش، دانش



خارج از کشور<sup>۵</sup> (ایران شناسی، ایران نامه، رودکی، کارنامه، فصل کتاب، پر، پیک مهر و...) و... از علل این نقصان علمی به شمار می رود. از این روی اقدام گردآورنده برای گردآوری و تنظیم تعدادی از این یادداشتهای و مقالات بسیار مغتنم و مفید است و پس از مجموعه گل رنجهای کهن (شامل ۱۲ مقاله، نشر مرکز ۱۳۷۲) اینک سخنهای دیرینه چشم و دل محققان و علاقه مندان شاهنامه را روشن کرده است.

این اثر دربرگیرنده بیست و هشت گفتار و دو ترجمه و با توضیحات و یادداشتهای مترجم، از دکتر خالقی مطلق است و از میان هر دو دسته از مقالات چاپ داخل و خارج ایشان برگزیده شده است. (۱۲ مقاله چاپ شده در ایران و بقیه خارج از کشور) اما شاید بهتر بود حال که این فرصت ارزشمند به دست آمده است، به جای باز چاپ برخی مقالات دکتر خالقی که در مجلات و مجموعه های ایرانی منتشر شده و دست یابی بدانها برای جویندگان آسان تر است، تعداد دیگری از پژوهشهای مهم ایشان که در نشریات خارجی درج شده و سخت دشواریاب و حتی دور از دسترس شاهنامه پژوهان مقیم ایران است، تجدید چاپ می شد. بر همین پایه جای مقالات و یادداشتهایی مانند: پیرامون وزن شاهنامه، جهان شناسی شاهنامه، در پیرامون منابع فردوسی، کنایه

دایرةالمعارف/دانش نامه ایرانیکا (Encyclopadia Iranica) تألیف دکتر خالقی مطلق است و اهل فن، خود، بر چند و چون علمی نگارش مقالات دانش نامه ای - آن هم در این سطح - نیک واقفاند. دو جلد یادداشتهای شاهنامه<sup>۳</sup> هم که بررسی و گزارش لغات و ابیات دو دفتر از متن تصحیح ایشان است، اثر بسیار سودمندی در شرح و متن پژوهی شاهنامه است.<sup>۴</sup>

آثار دکتر خالقی مطلق با وجود اهمیت و اعتبار بسیار، در ایران چنانکه سزاوار آن است، شناخته شده نیست و حتی کتابها و مقالات بیشتر شاهنامه پژوهان نیز از ارجاع و استناد بدانها تهی است. اقامت دکتر خالقی در آلمان، عدم چاپ و توزیع پنج دفتر تصحیح ایشان در ایران، انتشار بیشتر مقالات ایشان در نشریات

نظامی به مذهب فردوسی و... در سخنهای دیرینه خالی به نظر می‌رسد.

در یادداشت مختصر حاضر، نگارنده ضمن معرفی و اشاره به بعضی نکات شایان ذکر مقالات این مجموعه گاه پیشنهادهایی نیز ارائه کرده است که در صورتی که مقبول نظر دکتر خالقی مطلق و دیگر شاهنامه‌پژوهان صاحب نظر واقع شود، تنها در حکم پیرو و ذیلی بر بخش «یادداشتهایی بر مطالب کتاب» در این اثر خواهد بود<sup>۶</sup> که در آن پژوهشگر گرامی توضیحاتی بر برخی از مقالات افزوده‌اند، ولی «وقت و بخت»<sup>۷</sup> برای تکمیل و تفصیل آنها یاری نکرده است. نخستین مقاله با نام «قطععاتی از اسطوره‌های ایرانی در نوشته‌های گریگور ماگیستروس، ۱۳۵۳» ترجمه‌ای است از مقاله آلمانی گروگر خالاتیانس (wzkm, 10/1896) که در آن چند نمونه از اسطوره‌های ایرانی مذکور در نامه‌های ماگیستروس، نویسنده ارمنی قرن یازدهم میلادی، آمده است. حواشی مفصل مترجم که چند برابر متن است، توضیحات و یادداشتهای مفیدی درباره پنج قطعه کوتاه نویسنده ارمنی دارد.

برای نمونه ایشان بر بنیاد روایتی که درباره عقربت و رستم و نقش یاریگر اسپ پهلوان است و از نظر موضوع با خان سوم رستم در شاهنامه همسان اما دارای تفاوت‌هایی است حدس زده‌اند که هفت خان رستم، ترکیبی از داستانهای مستقل درباره پهلوانیهای اوست<sup>۸</sup> که سپستر الگوی ساخت هفت خان اسفندیار قرار گرفته است.

در همین مقاله در یادداشتی که درباره «پرستش درخت در ایران و نمونه‌های آن» آمده است، می‌خوانیم: «مثلاً ستایش درخت در بیت زیر ریشه پرستشی آن را نشان می‌دهد. سوادیه به کیکاوس درباره رفتن سیاوش به حرم و پذیرایی خواهران از او: نمازش برند و نثار آورند

درخت پرستش به بار آورند

(ص ۳۵)

اما ظاهر ترکیب «درخت پرستش» در این بیت<sup>۹</sup> تشبیه بلیغی است که درون کنایه «درخت پرستش به بار آوردن» به کار رفته است و ارتباطی با آیین درخت پرستی ندارد. اگر در شاهنامه در پی یافتن نمونه‌ای در این باره باشیم، جز از درخت رسته از خون سیاوش - که مترجم محترم نیز اشاره کرده‌اند - ترکیب «مردم گزپرست»<sup>۱۰</sup> در داستان رستم و اسفندیار قابل ذکر است:

آبر چشم او راست کن هر دو دست

چنان چون بود مردم گزپرست

(خالقی ۱۳۱۲/۴۰۴/۵)

«یکی دخمه کردش ز سم ستور، ۱۳۵۷» گزارش مصراع یاد شده در این بیت بحث‌انگیز داستان رستم و سهراب است:

یکی دخمه کردش ز سم ستور

جهانی به زاری همی گشت کور

(خالقی ۱۰۰۹/۱۹۸/۲)

محقق محترم معتقدند که منظور از «سم ستور» در اینجا همان معنای معروف یعنی ناخن چهارپایان است و رستم به دلیل تقدس سم اسپ - که در میان ایرانیان و بسیاری از اقوام هند و اروپایی رواج داشته - دخمه فرزند را از سم ستور می‌سازد و به گفته فردوسی، و یا احتمالاً در اصل روایت، سم اسپ را برای

تبرک در گور می‌نهد و طبق آیین دفن آلات و اشیایی همراه مرده در بین بعضی اقوام کهن، دکتر خالقی مطلق در یادداشتهای شاهنامه (همان، ص ۵۵۹) نیز بر همین نظرند که در این مقاله آمده است، یعنی «سم» را «ناخن چهارپایا» می‌دانند، اما برای آگاهی خوانندگان که شاید مقاله «یکی داستان است پر آب چشم» ایشان را ندیده‌اند یادآوری می‌شود که در آنجا<sup>۱۱</sup> پژوهشگر گرامی به‌استناد روایت آسی داستان رستم و سهراب (به نام رستم زوراب خان) که رستم به پادافره زخمی کردن پسرش، یک سال در خانه‌ای زیرزمینی بر سر پیکر فرزند می‌نشیند، معنای «دخمه» خانه‌کننده در زیرزمین را نیز برای سم محتمل دانسته‌اند. این احتمال در حواشی مربوط به مقاله در پایان مجموعه سخنهای دیرینه (ص ۴۸۵) و یادداشتهای شاهنامه (همان صفحه) ذکر نشده است.

قابل توجه است که یکی از زبان‌شناسان اسطوره‌پژوه<sup>۱۲</sup> با توجه به تحول آوایی و نیز معنای اصلی واژه «سم» معنای «اغل و خانه زیرزمینی» را در بیت مورد بحث دقیق‌تر دانسته‌اند:

فارسی میانه (Sumb) فارسی جدید Sonb/Som افزودن این نکته تطبیقی در حاشیه مقاله نیز می‌تواند مفید باشد که در یکی از داستانهای اساطیری یونان، معبد آپولو از شاخ اسپ و گاو ساخته شده است.<sup>۱۳</sup>

در مقاله «درباره عنوان داستان دوازده رخ، ۱۳۵۸» پس از بحث درباره عنوانهای گوناگون این داستان مشهور در نسخ شاهنامه، نتیجه گرفته شده که هر سه نام داستان یازده رخ و دوازده رخ و داستان گودرز با پیران، اصلی و معتبر است. در همین جا درباره نام «یازده رخ» می‌خوانیم: «... عنوان دوم یعنی «داستان یازده رخ» نیز معتبر است چون در ترجمه بتداری چنین آمده است: «داستان دوازده رخ» باید این نکته را اضافه کرد که این عنوان را اصلاً در صورتی می‌توان اصلی دانست که ضبط بتداری به وسیله یکی از نسخ معتبر و قدیمی شاهنامه و یا به وسیله مآخذ قدیمی دیگری خارج از شاهنامه تأیید گردد» (صص ۵۲ و ۵۸)

بر بنیاد نسخه بدلهای مذکور در دفتر چهارم تصحیح دکتر خالقی (ص ۳/حاشیه ۱) که در یادداشتهای پایانی مجموعه نیز بدان ارجاع داده شده است، تعبیر «یازده رخ» برای این داستان در دست نویسه‌های فلورانس (۶۱۴ هـ) لیدن (۸۲۰) و نویسوسرای (۹۰۳) آمده است و خود ایشان هم عنوان «داستان دوازده رخ» را برگزیده‌اند. بیرون از شاهنامه و نسخه‌های آن نیز، این نام در بیتی از خاقانی دیده می‌شود:

در رزم یازده رخ و بادهرده دله

تانه سپهر و هشت جنان هفت خان اوست<sup>۱۴</sup>

در باب عنوان «دوازده رخ» هم جز از شاهد مجمل التواریخ و القصص که اشاره کرده‌اند (ص ۵۵) در هفت پیکر نظامی نیز شواهدی برای این نام موجود است.

گرکیان رابه طالع فرخ

هفت خان بود بادوازده رخ

آسمان با بروج او بدرست

هفت خان و دوازده رخ تست<sup>۱۵</sup>

دو مقاله «یکی مهتری بود گردن فراز، ۱۳۵۶» و «جوان بود و از گوهر پهلوان، ۱۳۶۴» تحقیقی است دقیق و مستدل برای تعیین



هویت تاریخی ممدوح بی نام فردوسی در این ابیات دیباجه:

بدین نامه چون دست بردم فراز

یکی مهتری بود گردن فراز

جوان بود و از گوهر پهلوان

خردمند و بیدار و روشن روان..

(خالقی ۱/۱۴۶/۱ و ۱۴۷)

در این دو گفتار به طور مستند اثبات می شود که حامی پهلوان نژاد فردوسی، امیرک منصور، یکی از دو پسر محمد بن عبدالرزاق توسی، بانی تدوین شاهنامه منشور است.<sup>۱۶</sup>

جالب است که در زمان چاپ مقاله نخست (۱۳۵۶) روان شاد استاد محیط طباطبایی نیز به همان نتیجه رسیده بودند.<sup>۱۷</sup> «تطهیر معنوی با آب در شاهنامه، ۱۳۶۹»، با ذکر شش نمونه نشان می دهد که در شاهنامه آب برای پاک کردن آلایندهای معنوی هم به کار می رود و تنها ویژه تطهیر آلودگیهای مادی و جسمی نیست، در پایان این یادداشت پس از اشاره به خاصیت گناه شویی آب حیوان، آمده است: «افسانه چشمه حیوان در اصل از افسانه های ایرانی است که همراه با برخی روایات دیگر ایرانی به زمان اسکندر راه یافته است.» (ص ۹۵)

موضوع «آب زندگانی، بن مایه ای تقریباً جهانی است و پیشینه آن به چند هزار سال قبل از میلاد می رسد چنانکه در میان مصریان باستان و اساطیر یونان، روایات و پندارهایی در این باره دیده می شود.<sup>۱۸</sup> در کتاب مکاشفه یوحنا از عهد جدید نیز آمده است: «نهری از آب حیات به من نشان داد که درخشنده بود مانند بلور و از تحت خدا و بره جاری می شود.»<sup>۱۹</sup> این مضمون در برخی از کهن ترین و معتبرترین روایات اسکندرنامه نیز<sup>۲۰</sup> ظاهر است. نخستین بار در داستان اسکندر که فیثیون پرداخته اند، افزوده شده<sup>۲۱</sup> و سپس در روایت یونانی این داستان و اسکندرنامه منظوم سریانی که توسط یعقوب سیروخی در نیمه اول سده ششم میلادی سروده شده، آمده است.<sup>۲۲</sup> لذا با این سابقه و گستره شاید نتوان آن را یقیناً از بن مایه های ایرانی راه یافته در داستان اسکندر دانست و در این زمینه باید با احتیاط و احتمال سخن گفت.<sup>۲۳</sup> در گفتار «اهمیت شاهنامه فردوسی، ۱۳۶۹» که در اصل متن خطابه

پژوهشگر گرامی در لندن بوده است، وجوه اهمیت شاهنامه در زمینه اسطوره شناسی (میتولوژی)، تاریخ، فرهنگ باستان، ادبیات پهلوی، فرهنگ ایران اسلامی، زبان فارسی، ادبیات فارسی، هنر شاعری و ملیت ایرانی، بررسی و تبیین شده است. دکتر خالقی مطلق بخش ساسانیان شاهنامه را دارای ارزش بسیار تاریخی می داند که کمیت آن بیشتر از مطالب منابع این سلسله به زبانهای یونانی، لاتینی، ارمنی، سریانی، پهلوی، عربی و فارسی است. در بخش دیگری از این خطابه ایشان به مغفول ماندن استفاده های سینمایی از شاهنامه در ایران اشاره کرده اند که نکته سخت قابل توجهی است و ضروری است که سینماگران ایران رویکردی جدی به این موضوع داشته باشند. در خارج از کشور نیز با بهره گیری از تواناییهای هنری و فنی بیشتر وزیر نظر متخصصانی چون خود دکتر خالقی یا دیگران، می توان کارهای ماندگاری در این باره انجام داد.

«نگاهی کوتاه به فن داستان سرایی فردوسی، ۱۳۶۹» با توضیح شیوه های ویژه فردوسی در سه حوزه: گفت و شنودهای داستانی، ایجاد صحنه های هیجان انگیز و مقدمه های برخی داستانها، دلایل تمایز فردوسی از داستان سرایان دیگر را بررسی می کند و نشان می دهد که سبک داستان گویی وی: «دنباله سنت ادبی ایران قدیم است که از جهات چندی به ادبیات مغرب زمین نزدیک تر بوده است.» (ص ۱۱۱)

در باره ساختن مقدمه های کوتاه (به اصطلاح براعت استهلال) در آغاز شماری از داستانها به عنوان یکی از فنون خاص داستان سرایی فردوسی، شاید اشاره به این نکته - که خود دکتر خالقی مطلق در جایی دیگر مطرح کرده اند -<sup>۲۴</sup> لازم باشد که احتمالاً بعضی از پیش درآمدهای داستانی شاهنامه در مآخذ / مآخذ فردوسی بوده است، چنانکه در یک نمونه یعنی «داستان جنگ بزرگ کیهسرو» به صراحت از وجود خطبه در منبع منشور یاد شده است.

کنون خطبه ای یافتیم پیش از آن

که مفر سخن یافتیم پیش از آن  
(خالقی ۴/۱۷۴/۱۷۷)

در فرهنگت  
ببینم  
و در

در یادداشت «یادی از دانشمندی رنج‌دیده و ناکام: فریتس ولف، ۱۳۶۹» دکتر خالقی به معرفی فرهنگ ولف و رنج و کوشش این دانشمند آلمانی در پژوهش‌های ایران‌شناختی به‌ویژه تدوین واژه‌نامه بسامدی شاهنامه پرداخته و نوشته‌اند: «اگر کسی از من بخواهد که از مهم‌ترین کاری که تاکنون درباره شاهنامه انجام گرفته است، نام ببرم بی‌درنگ از «فرهنگ شاهنامه» تألیف فریتس ولف نام خواهم برد.» (ص ۱۲۷) در مقاله «عناصر درام در برخی از داستانهای شاهنامه، ۱۳۷۰» که متن سخنرانی محقق محترم در میزگرد شاهنامه در پاریس است، عناصر درام در چهار مبحث: پیش‌درآمد درام، ساخت درام، درگیری در درام و زبان درام، در داستانهای سیاوش، فرود و رستم و اسفندیار بررسی شده است، در همین مقاله تحلیل بسیار دقیق و زیبایی از مقدمه و متن داستان رستم و اسفندیار نیز ارائه شده است. افسانه بانوی حصاری و شهبه نالت ادبی آن، ۱۳۷۰» سخنرانی دکتر خالقی در کنگره نظامی در لندن است و با اشاره به داستان زیاروی دژنشین در هفت پیکر نظامی و چیستانهایی که برای گزینش شوهر طرح می‌کند، این موضوع را بررسی می‌کند که قالب ادبی داستان نظامی یعنی چیستان در اوستا و ادبیات پهلوی سابقه داشته و از آنجابه ادب پارسی از جمله شاهنامه رواج یافته است. در مقاله «آغاز و انجام داستانهای شاهنامه، ۱۳۷۰» محقق گرامی مقدمه‌های کوتاه داستانی و بیت‌های اندرزآمیز پایان داستانها را انسان استقلال آن روایات در شاهنامه می‌داند که متأسفانه در برخی جابجایی‌ها و تصحیحات شاهنامه بدون توجه به این نکته، دو یا چند داستان جداگانه به یکدیگر پیوسته و استقلال و آغاز و انجام آنجابه هم خورده است. در پایان این یادداشت به موضوع بسیار مهم «لرزم بررسی انتقادی تصحیحات صورت گرفته و پرهیز از دوباره کاریهای بیهوده» اشاره شده است، به سخنی دیگر: با اتمام کار دکتر خالقی مطلق، تصحیح شاهنامه نیز پایان می‌یابد و پس از آن به جای تصحیح مکرر شاهنامه که به چند دلیل سودای خام است، صرفاً باید به نقد دقیق ضبط‌های این متن و تصحیح آقای جیحونی پرداخت تا مجموع این بررسیها در تهیه نسخه «تقریباً و فعلاً» نهایی شاهنامه استفاده شود. پژوهشگر محترم در مقاله مفصل «ایران در گذشت روزگاران، ۱۳۷۱-۱۳۷۳» و یادداشتها و پیوسته‌های آن، مفهوم آریا و ایران و اندیشه‌های ایران‌گرایی را در تاریخ و فرهنگ این سرزمین، از اوستا و کتیبه‌های هخامنشی و متون پهلوی تا شاهنامه و نمونه‌های دیگری از ادب پارسی گزارش کرده‌اند و بر این باورند که نمی‌توان در افراطی بودن ایران‌گرایی در ایران باستان که آن را به برتری نژادی و اصطلاحاً «ناسیونالیسم» تبدیل کرده بود، تردید کرد. به نظر ایشان مهم‌ترین نمود ایران‌پرستی افراطی «دعوی ایرانی در رهبری جهان است براساس نبرد نیکی با بدی» در بخشی از این مقاله می‌خوانیم: «در این کتاب [منظور: شاهنامه] ترکان مردمانی زیاروی هستند ولی چندان خوشنام نیستند و از هنر و مردمی بی‌بهره‌اند و حتی نجبای آنان بدنژادان پدرناشناس‌اند.» (ص ۱۹۰) این داوری درباره نژادگان تورانی که بدنژادان پدرناشناس هستند،<sup>۲۵</sup> تعبیر خشمگنانه کاووس است هنگامی که رستم و سیاوش را به سبب پذیرش گروگان و صلح با افراسیاب نکوهش می‌کند و بر سر آن است که این گروگانها را که جملگی از نزدیکان افراسیاب هستند، بکشد. بر

همین بنیاد شاید بتوان آن را (یعنی: واکنش گفتاری یک شخصیت در مقطعی از داستان بنا بر مقتضای زمانی یا مکانی چنانکه مثلاً خوار داشت زنان از زبان اسفندیار) نگرش کلی شاهنامه درباره تورانیان دانست. در شاهنامه تورانیان دشمن سرزمین اهورایی ایران هستند ولی از نظر تبار با ایرانیان خویشاوندند و نژاد افراسیاب و کاووس و خسرو به فریدون می‌رسد،<sup>۲۶</sup> از این روی شاهنامه، بزرگان توران را فرومایه و بدنژاد و بی‌هنر نمی‌داند چنانکه برای نمونه درباره پیلسم، برادر پیران، می‌گوید:

که گر پیلسم از بدروزگار

گذر یابد، از بند آموزگار

نبرده چنودر جهان سرسبر

به ایران و توران نبندد کمر  
(خالقی ۲/۳۹۷/۲ و ۲۶۴ و ۲۶۵)

پس نهایتاً آنها (تورانیان) در سه فضیلت دیگر انسانی در شاهنامه (خرد، گوهر و هنر<sup>۲۷</sup>)، فروتر از ایرانیان اند نه در شاخصه چهارم یعنی نژاد. موضوع مقاله «ایران‌گرایی در شاهنامه، ۱۳۷۱» طرح و توضیح چهار عنوان: نگه داشت فرهنگ ایران، آرمان معنوی شاهنامه، پاسداری زبان فارسی و پیام ملی شاهنامه به عنوان عناصر اصلی ایران‌گرایی در شاهنامه است. R.Roth، اوستاشناس آلمانی، در سال (۱۸۵۰ م) حدس زده بود که «مرداس» نام پدر ضحاک، به معنی «مردم خوار» است که سپس دکتر محمود امیر سالار در مقاله‌ای جداگانه این موضوع را با تفصیل بیشتر تقریباً ثابت کرد.<sup>۲۸</sup> در یادداشت «مرداس و ضحاک، ۱۳۷۱» محقق محترم پس از اشاره به این نکته، احتمال می‌دهد که سرانجام ضحاک نیز گونه دیگری از باطن کار مرداس است و در پاسخ این پرسش که: چرا در شاهنامه ترتیب ضحاک را نمی‌کشند در بین خازی به بند می‌کشد؟ می‌نویسد: «نکار نیک‌بیش از این حدس زده بود که محتملاً ضحاک در روایات کهن تر در شمار رویین تنان بوده و چون دفع این دیو زیرزمین جز با برگرداندن او به جایگاه اصلی‌اش ممکن نبود از این رو فریدون را دفع او را از سرزمین می‌آموزد... نگارنده در همانجا هنگام مقایسه اسطوره ضحاک با یک اسطوره یونانی نوشت که در اساطیر یونانی کاپوس رویین‌تن را دشمنان او در زیر درخت و سنگ زنده به گور می‌کنند. به گمان نگارنده در شاهنامه افکندن مرداس در چاه نیز در اصل صورت دیگری از همان اسطوره به بند کشیدن ضحاک در غار است. یعنی این ازدهای زخم‌ناپذیر را (در هفت خان رستم نیز منزل ازدها در زیرزمین است) به چاه یعنی به جایگاه اصلی او در زیرزمین می‌اندازند و چاه را پر می‌کنند... آیا نیرنگ چاه در مرگ رستم نیز در اصل با رویین‌تنی او ارتباط داشته است؟» (صص ۲۵۱ و ۲۵۲) پرسش نگارنده این است که آیا به صرف یک یا حتی چند نمونه، اگر پیدا شود، که پهلوان رویین‌تنی را زیر سنگ و درخت دفن می‌کنند و می‌کشند، می‌توان صورتهای متفاوتی چون: زندانی شدن در غار و یا افتادن در چاه را، بدون اینکه کوچک‌ترین قرینه یا سندی وجود داشته باشد، با موضوع رویین‌تنی مرتبط دانست؟ (حتی به صورت احتمال و گمان) در این صورت باید پیروز را هم که بسان رستم در خندق پوشیده خوشنواز می‌افتد و جان می‌سپرد<sup>۲۹</sup>، در اصل محتملاً رویین‌تن خواند. اگر در بررسیهای تطبیقی، از ویژگیها و کردار و سرانجام



اشخاص و عناصر همانند، به یک نتیجه گیری واحد درباره همه نمونه ها برسیم می توان در روایات مشابه پایان کار ضحاک هم که در اساطیر و فولکلور ملل هند و اروپایی دیده می شود، خصوصیات شخصیتها و موجودات هم فرجام با اثری دهاک را - که همانندی و نزدیکی آنها با ضحاک بسیار بیشتر از پهلوان یونانی است - به یکدیگر نسبت داد. <sup>۳۰</sup> حال آنکه ظاهراً روش مطالعه تطبیقی علمی چنین نیست. به پیشنهاد نگارنده، درباره کشته نشدن ضحاک در شاهنامه از دو منظر می توان نگریست، نخست همان توضیحی که در متن پهلوی (دینکرد) آمده و به هر حال مستند برمنبعی است که «دانش نامه مزدیسنی» <sup>۳۱</sup> خوانده می شود: «... او را مشکاف که ضحاک است زیرا اگر وی را بشکافی، ضحاک این زمین را پر کند از مورگزنده و کژدم و چلیپاسه و کشف و وزغ.» <sup>۳۲</sup> دو دیگر: مجازاتی که بر اساس ادبیات پهلوی، ضحاک باید تا پایان جهان تحمل کند و پس از انجام خویشکاری

مجموعه آنها در یک قالب بزرگ تری به نتایجی رسید.» (ص ۲۵۶) در مقاله «کیخسرو و کوروش»، <sup>۱۳۷۴</sup> دکتر خالقی همانندیهای این دو شخصیت اساطیری - حماسی و تاریخی را بر بنیاد شاهنامه و روایتهای گوناگون زندگی و مرگ کوروش، در هفت بند به دقت بررسی کرده اند، گفتار «هوشنگ و دیاکو، <sup>۱۳۷۵</sup> نیز به همان ترتیب سه وجه مشابه مهم میان هوشنگ (بر اساس اوستا و منابع پهلوی و پارسی و عربی) و دیاکو (به گزارش هرودت) را مطرح می کند، محقق گرامی در این مقاله احتمال داده اند که چون بر اساس اساطیر ایرانی، ایرانیان از نژاد هوشنگ هستند و از سوی دیگر ممکن است او به خاطر کارهایی که در زمینه کشاورزی انجام داده، لقب «دهقان» نیز داشته است، بعدها «دهقان» مجازاً به معنی «ایرانی و ایرانیان» به کار رفته است. در اینجا باید اضافه کرد که به نوشته مروج الذهب مسعودی، «وهکرت»، برادر هوشنگ، آیین دهقانی را بنیان نهاد و دهقانان فرزندان او به شمار

# در ضحاک پهلوی

رستاخیزی خود (البته در نقش و جبهه اهریمنی) کشته شود <sup>۳۳</sup> این مایه مجازات جاویدان نیروهای اهریمنی بازمانده کردن او در غار، صخره، زیر کوه، زیر جزیره ها و... در معادلهای مشابه داستان ضحاک نیز وجود دارد. دکتر امیدسالار معتقدند که روایت دینکرد، علت و توجیه عقلی (rationalization) این موضوع است و به نظر ایشان چون ضحاک، نماد غریزه ناخود آگاه بشری است و این نیرو تنها قابل جلوگیری است و نمی توان آن را از بین برد، لذا ضحاک نیز به بند کشیده می شود (جلوگیری از زبان کاری) و نمی میرد. <sup>۳۴</sup> این نکته را نیز باید افزود که در میان منابعی که نگارنده بررسی کرده است، فقط در نوروزنامه خیام (یا منسوب بدو) از «کشته شدن ضحاک» سخن رفته است. <sup>۳۵</sup> در دو یادداشت «کیکائوس و دیاکو، <sup>۱۳۷۳</sup> و «کیکائوس و کیگاسار، <sup>۱۳۷۳</sup> یا مقایسه هفت خانه کاووس (به روایت متون پهلوی، شاهنامه و تاریخ طبری) و هفت باروی اگباتانه که دیاکو، پادشاه ماد، ساخته بود (به نقل هرودت) و نیز سه نمونه از همانندیهای کاووس با کیگاسار، دیگر شهریار ماد، مثالهایی از تشابهات اشخاص حماسی و تاریخی را نشان داده و به درستی اشاره کرده اند که: «این مقایسات به تنهایی چیزی را ثابت نمی کنند، ولی شاید بتوان از

می روند. <sup>۳۶</sup> این گونه از مقالات، مقایسه ای دکتر خالقی مطلق به دلیل اشراف ایشان بر هر دو حوزه حماسه و تاریخ <sup>۳۷</sup> و منابع مرتبط، معمولاً جامع و دربردارنده نکات و نتایج شایان توجهی است. موضوع یادداشت «برخی از باورداشتهای همسان میان مأخذ هخامنشی و روایات شاهنامه، <sup>۱۳۷۵</sup> طرح نمونه های همانندی ارتباط پدرکشی و آلوده بستری مادر فرزند، فال بده، گذشتن پادشاه از رود پر آب و ژرف در شاهنامه و گزارشهای مورخان یونان (هرودت، کنزیاس و گزنفون) از شاهان هخامنشی است. چندی سال تجربه نظری و عملی تصحیح شاهنامه و بهره گیری از روش علمی - انتقادی، یکی از ثمرات خود را در مقاله «علمانه اهمیت و خطر مأخذ جنسی در تصحیح شاهنامه، <sup>۱۳۷۴</sup> نمایان کرده است. در این مقاله پژوهشگر گرامی، منابع لرعی تصحیح شاهنامه را به هفت دسته تقسیم کرده و چگونگی استفاده از آنها را با نمونه هایی توضیح داده اند، این هفت گروه عبارت است از: داستانهایی از شاهنامه (یا بخشی از آنها)، در آثار حماسی دیگر، اختیارات شاهنامه، واژه نامه ها، بینهای شاهنامه در آثار دیگر (غیر حماسی)، ترجمه های شاهنامه، آثاری که مأخذ آنها شاهنامه است یا با شاهنامه هم مأخذند و زبان پهلوی. برای

نمونه در موضوع نخست نشان داده اند که از ۱۳۷ بیتی که در نسخه ناقص **شهریار نامه** عثمان مختاری (یا منسوب به او) از فردوسی نقل شده است و شادروان استاد همایی ۵۱ بیت آن را به علت نیافتن در دست‌نویسها به عنوان بیت‌های گم شده **شاهنامه** معرفی کرده‌اند، ۴۹ بیتش در نسخه‌ها و چاپ‌های **شاهنامه** وجود دارد و از نگاه استاد همایی به دور مانده است. دربارهٔ گروه دوم آمده است: «یک اختیارات در دست است از شاعری به نام علی بن احمد شامل ۲۴۴ بیت از شاهنامه... و گردآورنده ۱۴۴ بیت نیز از خود در مقدمه و مؤخره بر کتاب افزوده است.» (ص ۲۹۲) که گویا در شمارش تعداد بیت‌ها سهوی روی داده ۳۸ و نسخه کتابخانه گوتا (آلمان) مجموعاً (۲۶۱۷) بیت دارد که ۱۰ بیت آن در آغاز و انجام از خود گردآورنده (علی بن احمد) است. راجب است همه محققان که در مقدمتین **شاهنامه** یا **شاهنامه** یکی از نظریه‌های عمده است که در **شهریار نامه** می‌پردازند مقاله یاد شده را با وقت مطالعه کنند. «انتقال سازی عامیانه در شاهنامه، ۱۳۷۸» پس از ذکر نمونه‌هایی از ریشه‌شناسی علمی در متون و فرهنگ‌های کهن، تسمیه و توناسی‌ها در فردوسی دربارهٔ کندو و سرچهره، رستم، اکوان، داراب، شهریار و غیره، همچنین را به همراهِ ریشه‌شناسی علمی و اصلی آنها در **شهریار نامه** در مقدمه و مؤخره در یادداشت «نظری دربارهٔ هویت مادر سیاوش، ۱۳۷۸» محقق محترم بر آن است که مادر سیاوش در صورت **شهریار** در داستان، سوداوه بوده که سیستر به سبب قبح مهرورزی **شهریار** فرزند، تغییر یافته و مادرتورانی دیگری برای سیاوش افزوده شده است که چون به خوبی در ساخت اصلی روایت جای نگرفته، بی‌نام و ناشناس مانده است. دکتر خالقی در مقاله مفصل «نگاهی به هزار بیت دقیقی و سنجشی با سخن فردوسی، ۱۳۷۸ و ۱۳۷۹» ۱۰۱۵ بیت دقیقی را در **شاهنامه** از نظر: شیوه سخن‌سرایی و سخن‌پردازی، واژگان، ترکیبات و اصطلاحات، نکته‌های دستوری و وزن و قافیه با سروده‌های فردوسی مقایسه کرده و درجهٔ مطابقت و ناهمخوانی آنها را نشان داده‌اند، همچنین بر پایهٔ ویژگی‌های واژگانی شعر قرن چهارم و چند قرینهٔ دیگر از متن داستان بیژن و منیژه به این نتیجه رسیده‌اند که فردوسی این داستان را احتمالاً بین سالهای ۳۵۰ تا ۳۶۰ (ه.ق) و پیش از آغاز کار دقیقی نظم کرده است. این مقاله جامع‌ترین و دقیق‌ترین پژوهشی است که تا امروز دربارهٔ جنبه‌های گوناگون هزار و چند بیت دقیقی و سنجش آن با سخن فردوسی منتشر شده است. در بخشی از این مقاله در نقد نظر نولدکه آمده است: «این نیز که شاعری هزار بیت بیگانه را در اثر خود پذیرفته باشد تا سلطان وقت بتواند تفاوت دو سخن را بشناسد و قدر شاعر روزگار خود را بهتر بداند چندان محتمل و معقول نمی‌نماید.» (ص ۳۴۴) اما این سخنان فردوسی را نیز نباید از دیده دور داشت که:

من این زان بگفتم که تاشهریار

دو گوهر بُد این بادو گوهر فروش

کنون شاه دارد به گفتار گوش

(خالقی ۱۰۳۲/۵ و ۱۰۳۱/۱۷۵)

در ادامه نیز نوشته‌اند: «... جای افسوس است که روایت آرش

کمان گیر نیز در مآخذ فردوسی نبود.» (ص ۳۴۸) ولی ظاهر آبر بنیاد

اشارهٔ آشکار مقدمه **شاهنامه** ابو منصور که می‌گوید: «او چیزها اندر این نامه بیانند که سهمگین نماید و این نیکوست چون مغز او بدانی و ترا درست گردد چون دست برد آرش و...» این داستان در مآخذ اصلی فردوسی، **شاهنامه** ابو منصور، بوده و او خود از نظم آن سر باز زده است. در بخش لغات و ترکیبات این مقاله می‌خوانیم: «کران... به زیر یکم یعنی «رباب، چنگ» و اگر به کاف فارسی بخوانیم به معنی «آوازیم»:

به زیر آوریدند رامشگران

بد آوازها بر کشیده کران»

(ص ۳۶۱)

مرحوم علامه دهخدا در **لغت نامه**، این واژه را با تلفظ (کران):

keran) و به معنی «چنگ، رباب» به نقل از غیث اللغات، **منتهی الارب، ناظم الاطبا و السامی فی الاسامی** آورده و شاهدی از نظم و نثر پارسی برای آن ارائه نکرده‌اند، از این روی به نظر می‌رسد که کاربرد چنین واژهٔ عربی نسبتاً ناآشنا و بسیار کم استعمال، در شعر دقیقی و زبان پارسی قرن چهارم شاید درست نباشد و آن را باید به صورت دیگری خواند.<sup>۴۱</sup>

باز در همان بخش آمده است: «پُر آکنده... به معنی مملو... فردوسی بر آن زبانک یاد کرده است... ولی محتمل است که در **شاهنامه** سخن از آن به کار رفته و آن را پر آکنده خوانده باشند.» (ص ۱۳۶۸) در این احتمال نیز همسگر محترم به دو شاهد دیگر نیز اشاره می‌کند:

پس پشت استان سواران جنگ

پُر آکنده من زین در جنگ

(خالقی ۱۵۷۱۸/۱)

به هریدره ای در، ده و جو هزار

پُر آکنده وینار تا شمار

(خالقی ۱۳۸/۱۶۷۸)

دربارهٔ کاربرد واژهٔ «گن‌سان» در شعر دقیقی (ص ۳۷۱) این نکته مهم را نیز باید افزود که صورت مفرد آن «گزن» به عنوان صفت بلخ و معادل «الحسنا» در ترکیب «بلخ الحسنه» به تعبیر قدما، استعمال شده است.<sup>۴۲</sup>

به بلخ گزین شد بدن نوبهار

که بردان پرستان بدن روزگار...

(خالقی ۱۵/۷۷/۵)

در میان واژه‌های عربی ابیات دقیقی «بت» و «خاقان» نیز ذکر شده است (ص ۳۷۳) در صورتی که «بت» به نظر بیشتر محققان از (buiti) اوستایی گرفته شده و «خاقان» هم از لغات ترکی است که معرّس نیز همان است.<sup>۴۳</sup>

یادداشت کوتاه «دربارهٔ لقب بهرام، سردار مشهور ساسانی، ۱۳۷۹» این نظر احتمالی را پیش می‌کشد که لقب بهرام یعنی چوبین یا شوبین، تحریفی از لقب «شواتیر» آرش کمان‌گیر است. «دیو سپید مازندران، ۱۳۷۹» ترجمهٔ مقاله‌ای است از تودور نولدکه که در سال (۱۹۱۵ م) چاپ شده و **شاهنامه** شناس آلمانی در آن معتقد است که موضوع اصلی داستان مازندران، نبرد ایرانیان زردشتی با ساکنان غیر زردشتی مازندران است و چون دیو سپید، یکی از خدایان بزرگ و یا شاید بزرگ‌ترین ایزد آنها بوده است، رنگ سپید دارد. در این مقاله نیز دکتر خالقی به شیوهٔ ترجمه‌های



خویش، یادداشت‌های سودمندی افزوده‌اند، از آن جمله، ایشان همچون اشپگل و بر خلاف نظر تولدکه، نبرد مازندران راداستانی اصلی و کهن می‌دانند که روایت هاماوران از آن تقلید شده است، یا - باز برخلاف تصور تولدکه - می‌پذیرند که به احتمال بسیار، فردوسی مازندران را با مناطق شمال ایران (مازندران امروز) یکی نمی‌دانسته است.

در یادداشت «تاریخ روز پایان نظم شاهنامه، ۱۳۷۹» به استناد کهن‌ترین و معتبرترین دست‌نویسهای شاهنامه (۱۰ نسخه از ۱۵ نسخه اساسی تصحیح دکتر خالقی) ثابت شده است که تاریخ ۲۵ اسفند ماه ۴۴ مربوط به سال ۴۰۰ و پایان تدوین دوم شاهنامه است. «تکرار در شاهنامه، ۱۳۸۰» نخستین تحقیق مستقل - و در عین حال جامع و دقیق - درباره موضوع تکرار در شاهنامه است، در این جستار پس از اشاره به انواع تکرار و نمونه‌های آن در شعر پارسی، ۶ علت تکرار در شاهنامه با نمونه‌ها و شواهد گوناگون ذکر و بررسی شده است، سپس با نگاهی مقایسه‌آمیز به دو منظومه بهمن‌نامه و کوش‌نامه، محقق گرامی به بحث مآخذ شاهنامه و

نوشته آزادسرو بوده...» (ص ۴۷۳) محقق محترم خود معتقدند که داستان بیژن و منیژه، سروده دوران جوانی فردوسی و حتی پیش از آغاز کار دقیقی است و احتمالاً در سالهای (۳۵۰-۳۶۰ ه. ق) سروده شده است (سخنهای دیرینه، صص ۳۹۳ و ۴۰۰-۴۰۲) بر این اساس و با توجه به این دو نکته که: ۱- شاهنامه ابومنصوری از حدود سال (۳۷۰ ه. ق) منبع اصلی فردوسی واقع شده است. ۲- در کتاب آزادسرو ظاهرأ فقط روایات پهلوانی رستم و فرزندان او (مانند فرامرز) بوده است، آیا نمی‌توان گفت که فردوسی جز از این دو منبع، از آثار دیگر نیز بهره‌مند شده که یکی از آنها مآخذ داستان بیژن و منیژه است؟ چون همان‌گونه که گفته شد، این روایت در نامه آزادسرو نبوده و به هنگام نظم آن، شاهنامه ابومنصوری نیز در دسترس فردوسی قرار نداشته است. در پایان این مقاله (صص ۴۷۹ و ۴۸۰) نیز نوشته‌اند: «فردوسی در عین اعتقاد کامل به ارزش هنر خود... به سستی برخی ابیات کتاب خود نیز اشاره نموده و رقم آنها را حدود یک صدم همه ابیات کتاب خود برآورده است:

# درخشش شاهنامه

اینکه کار فردوسی بر پایه منبع / منابع مکتوب بوده است، پرداخته و نظریه شفاهی بودن مآخذ شاهنامه را مردود شمرده‌اند. در جایی از این بررسی نوشته‌اند: «ثعالبی در آغاز داستان هفت خان اسفندیار... می‌نویسد: این داستان تا پایانش بازمانده از داستان رستم است... ولی چراداستان هفت خان اسفندیار که رستم در آن هیچ نقشی ندارد و حتی یک بار هم از او نام نرفته است، بازمانده از داستان رستم است؟ آیا از این جمله نباید چنین دریافت که ثعالبی می‌خواهد بگوید که هفت خان اسفندیار مانند همان هفت خان رستم است؟» (ص ۴۷۰) استنباط احتمالی دیگر این است که ثعالبی به دلیل مقدم بودن هفت خان رستم بر هفت خان اسفندیار در ترتیب تاریخی و داستانی منبع خویش، آن را تقلیدی مآخذ از داستان رستم دانسته است.<sup>۲۵</sup> و این در واقع همان نظری است که بعضی از ایران‌شناسان و شاهنامه‌پژوهان نیز بدان معتقد بودند یا هستند. در همان مقاله درباره «منابع فردوسی» می‌خوانیم: «این احتمال را نیز باید در نظر گرفت که فردوسی نیز بخش کوچکی از روایات خود را از مآخذ دیگری غیر از شاهنامه ابومنصوری گرفته باشد. چنین مآخذی به گمان نگارنده تنها کتاب روایات رستم

اگر بازجویی در بیت بد

همانا که کم باشد از پانصد  
بر خلاف نوشته و نظر بیشتر پژوهشگران، این بیت مربوط به نامه سه هزاربیتی موصوف در بیت‌پیشین است:  
نیست کسی نامه پارسی

نوشته به ابیات صدبارسی  
(مسکو ۲۱۱/۹/۳۳۷۱)

و با رویکرد بدان نه تنها اشاره‌ای به بیت‌های سست شاهنامه نیست، بلکه وصف ارزش و برتری آن نیز هست بدین معنی که فردوسی می‌گوید: «منظومه سه هزاربیتی حذاقل پانصدبیت‌بند دارد، حال آنکه سخنهای شایسته و هنگساره، من، به رغم کثرت ابیات این گونه نیست».

پانوشتها:

۱- سخنهای دیرینه (سی کتار درباره فردوسی و شاهنامه)، دکتر جلال خالقی مطلق، به کوشش علی دهباشی، نشر افکار ۱۳۸۱.

۲- دکتر خالقی مطلق از سال ۱۹۹۲ به بعد به سبب کار زیاد و بیماری



از شرکت در کنگره‌ها و سمینارها عذر خواسته است. رک: **سخنهای** دیرینه، ص ۱۱.

۲- خود مصحح نیز متنی را که پس از اعمال نظریات محققان و منتقدان و یافته‌های جدید خویش، منتشر خواهد شد «تصحیح فعلاً نهایی» **شاهنامه** می‌دانند رک: **شاهنامه**، به کوشش دکتر جلال خالقی مطلق، انتشارات روزبهان، تهران ۱۳۶۸، دفتر یکم، ص سی و یک (پیشگفتار).

۳- **یادداشتهای شاهنامه**، جلال خالقی مطلق، بنیاد میراث ایران، نیویورک ۱۳۸۰ (۲۰۰۱).

۴- درباره این مجموعه، رک: خطیبی، ابوالفضل: **یادداشتهای شاهنامه**، نشر دانش، سال نوزدهم، شماره سوم، پاییز ۱۳۸۱، صص ۷۱ و ۷۲.

۵- مقالات دکتر خالقی مطلق در ایران، در نشریات و مجموعه‌هایی چون: **نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه آذربایجان** (تبریز)، **سخن**، **سپهر**، **مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی**، **فردوسی و ادبیات حماسی**، **دانشنامه ایران و اسلام**، **آینده**، **محیط ادب**، **فرخنده پیام**، **نامواره دکتر محمود آقشایر**، **کلک**، **هستی**، **یکی قطره باران**، **تن پهلوان** و **روان خردمند**، **یغمای سی و دوم** و **یادنامه دکتر احمد تفضلی چاپ شده است**.

۶- چون به هر حال هر یک از این مقالات تاریخ تألیف و تحریر جداگانه‌ای دارد و چه بسا در طول این سالها، محقق گرامی نظریات خویش را تغییر داده یا به نکته‌های جدیدتر و بیشتری رسیده باشد.

۷- دکتر خالقی مطلق در آغاز این بخش (ص ۲۸۵) نوشته‌اند: «نگارنده نخست بر آن بود که نکات چندی بر برخی از مطالب گفتارها بیفزاید ولی وقت و بخت یاری نکرد و از این رو تنها به چند توضیح بسنده می‌کند».

۸- در این باره همچنین رک: خالقی مطلق، جلال: **حماسه سرای باستان**، گل‌رنجهای کهن، ص ۲۰.

۹- ضبط بیت در متن دکتر خالقی مطلق چنین است: **نمازش بریم و نثار آوریم**

درخت پرستش به بار آوریم  
(۱۴۳/۲۱۲/۲)

۱۰- در این باره رک: پورخالقی چترودی، مهدخت: **درخت شاهنامه** (ارزشهای فرهنگی و نمادین درخت در شاهنامه) به نشر (انتشارات آستان قدس رضوی)، مشهد ۱۳۸۱، ص ۶۷، پرستش درخت گز به روایت **مرزبان‌نامه** و **عجایب المخلوقات**، در چین و افغانستان نیز دیده می‌شود. رک: **مرزبان‌نامه**، تصحیح علامه محمد فروینی، کتابفروشی فروغی، چاپ سوم ۱۳۶۷، صص ۱۵۱ و ۱۵۲، **عجایب المخلوقات**، محمد بن محمود بن احمد طوسی، به اهتمام دکتر منوچهر ستوده، بنگاه ترجمه و نشر کتاب ۱۳۴۵، ص ۳۱۷.

۱۱- رک: **گل‌رنجهای کهن**، ص ۹۸.

۱۲- رک: باقری، مهتری: **واج‌شناسی تاریخی زبان فارسی**، نشر قطره ۱۳۸۰، ص ۲۵۲.

۱۳- رک: **یاده**، میرچا: **اسطوره بازگشت جاودانه**، ترجمه دکتر بهمن سرکاراتی، نشر قطره ۱۳۷۸، ص ۴۳ (یادداشت مترجم).

۱۴- **هفت پیکر**، به تصحیح دکتر برات زنجانی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۳، ص ۱۳.

۱۵- **دیوان خاقانی شروانی**، به کوشش دکتر ضیاءالدین سجادی،

انتشارات زوار، چاپ چهارم ۱۳۷۳، ص ۷۴، **گویاخواجوی کرمانی** نیز (دیوان اشعار به تصحیح احمد سهیلی خوانساری، تهران ۱۳۳۶، ص ۱۰۸) این نام را به صورت «دوازده رخ» به کار برده است: **منسوخ کرد قصه یک روزه رزم تو**

جنگ دوازده رخ و ناموس هفت خان  
۱۶- دکتر محمدامین ریاحی (سرچشمه‌های فردوسی‌شناسی، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی ۱۳۷۲، ص ۳۳) نوشته‌اند: «شناخت قطعی مشوق فردوسی آن «مهرت گردنفر از» را در سرودن **شاهنامه** مرهون پژوهشهای دقیق آقای دکتر جلال خالقی مطلق هستیم».

۱۷- رک: ابومنصور بن محمد بانی، **نظم شاهنامه**، گوهر ۵ (۱۳۵۶) صص ۶۵۸-۶۶۲، ۶ (۱۳۵۷) صص ۹۶-۱۰۰، همان، **فردوسی و شاهنامه** (مجموعه مقالات)، انتشارات امیرکبیر ۱۳۶۹، صص ۲۱۳-۲۲۳.

۱۸- رک: صفوی، سیدحسین: **اسکندر و ادبیات ایران و شخصیت مذهبی اسکندر**، انتشارات امیرکبیر ۱۳۶۴، ص ۱۹۰.

۱۹- رک: **دایرةالمعارف بزرگ اسلامی**، مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی ۱۳۶۷، ج ۱، ص ۳۶ (مدخل آب حیات).

۲۰- رک: سرکاراتی، بهمن: **افسانه آب حیات در اسکندرنامه نظامی و روایات دیگر داستان اسکندر**، مجموعه مقالات کنگره بین‌المللی بزرگداشت بهمن سده تولد حکیم نظامی گنجوی، به اهتمام ویرایش دکتر منصور ثروت، انتشارات دانشگاه تبریز ۱۳۷۲، ج ۲، ص ۲۲۸.

۲۱- رک: خزائی، محمد: **هلام قرآن**، انتشارات امیرکبیر، چاپ چهارم ۱۳۷۱، ص ۲۱۵.

۲۲- رک: سرکاراتی، بهمن: **افسانه آب حیات... همان**، ص ۱۳۳.

۲۳- نمونه لالگوی ایرانی همانند این مضمون در منابع پیش از **شاهنامه**، چشمه جوانی در یکی از کانههای هفتکانه کاووس طبق گزارش متن پهلوی بندش است. رک: **فرنیع دادگی بندش**، گزارنده: **مهردادبهار**، انتشارات توس ۱۳۶۹، ص ۱۲۷.

۲۴- رک: بیژن و منیژه ویس ورامین (مقدمه‌ای بر ادبیات پارسی و ساسانی)، **ادب پهلوانی**، محمدمهدی مودن جامی، نشر قطره ۱۳۷۹، ص ۳۰۹.

۲۵- به صد ترک بیچاره پندزاد

که نام پدرشان ندانند یاد  
(خالقی ۹۲۵/۲۶۴/۲)

۲۶- پشنگ، پدر افراسیاب، در نامه‌ای به کیشاد می‌نویسد:  
وز بر روان فریدون درود

کز دارد این تخم ما تار و پود  
(خالقی ۱۰۶/۳۵۲/۱)

۲۷- در این باره رک: دو فوشه کور، شارل هانری: **اخلاق پهلوانی و اخلاق رسمی در شاهنامه فردوسی**، تن پهلوان و روان خردمند، به کوشش شاهرخ مسکوب، طرح نو ۱۳۷۴، ص ۱۶.

۲۸- رک: ضحاک پسر مرداس یا ضحاک آدمخوار، **ایوان نامه ۲** (۱۳۶۲) صص ۳۲۹-۳۳۹، همان، **جستارهای شاهنامه‌شناسی و مباحث ادبی**، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار ۱۳۸۱، صص ۴۴-۵۴.

۲۹- **برانگیخت پس باره پیروز شاه**

همی راند با گرز و رومی کلاه

به کنده در افتاد با چند مرد

بزرگان و شیران روز نبرد  
(مسکو ۱۶۰/۱۶۱ و ۱۶۱)

۳۰- برای دیدن برخی از روایت‌های هند و اروپایی مشابه با داستان ضحاک، رک: باقری، مه‌ری، تحول چندگانه یک روایت ایرانی، خلاصه مقالات نخستین همایش ملی ایران‌شناسی (بنیاد ایران‌شناسی)، انتشارات دایرة سبز ۱۳۸۱، ص ۴، و برای متن کامل مقاله، رک: روزنامه اطلاعات، شماره ۲۲۵۰۹، ۳۰ خرداد ۸۱، ص ۶.

۳۱- رک: تفضلی، احمد: تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام، انتشارات سخن ۱۳۷۶، ص ۱۲۸.

۳۲- رک: بهار، مهرداد: پژوهشی در اساطیر ایران، انتشارات آگه ۱۳۷۵، صص ۱۹۱ و ۱۹۲، دوستخواه، جلیل: اوستا (کهن‌ترین سرودهای ایرانیان)، انتشارات مروارید، چاپ چهارم ۱۳۷۷، ج ۲، ص ۹۱۲.

۳۳- در این باره برای نمونه، رک: بندهش، همان، ص ۱۲۲، روایت پهلوی، ترجمه مهشید میرفخرایی، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۷، ص ۶۰، مینوی خرد، ترجمه دکتر احمد تفضلی،

شاهنامه» است، همین رقم را آورده‌اند. رک: اختیارات شاهنامه، هستی، پاییز ۱۳۷۲، ص ۱۰۵.

۳۹- رک: اختیارات شاهنامه، به تصحیح مصطفی جیحونی - محمد فشارکی، مرکز خراسان‌شناسی ۱۳۷۹، ذاکر الحسینی، محسن: سخنی چند از اختیارات شاهنامه، نامه فرهنگستان، شماره ۱۹، اردیبهشت ۸۱، ص ۹۱.

۴۰- مقدمه قدیم شاهنامه، علامه محمد قزوینی، هزاره فردوسی، انتشارات دنیای کتاب ۱۳۶۲، ص ۱۶۵.

۴۱- دکتر خالقی مطلق در متن مصحح خویش نیز واژه را «کران» با کسر کاف اعراب گذاری کرده‌اند (۹۹۰/۱۷۰/۵) در نسخه بدلها، این ضبط برای مصراع دوم (بر اساس دستنویس پاریس ۸۸۴۴. ق) دیده می‌شود: ابارودها از کران تا کران.

۴۲- در این باره رک: تاریخ نیشابور (ابو عبدالله حاکم نیشابوری)، ترجمه محمد بن حسین خلیفه نیشابوری، تصحیح و توضیح: دکتر

# درخت پسر پادشاه اورم

انتشارات توس، چاپ دوم ۱۳۶۴، ص ۹۳.

۳۴- رک: Omid salar, Mahmud: The dragon fight in the national persian epics، جستارهای شاهنامه‌شناسی و مباحث ادبی، همان، صص ۵۷۵-۵۷۷/۵۷۷-۵۷۷ pp.

۳۵- رک: نوروزنامه خیام، تصحیح استاد مجتبی مینوی، کتابخانه کاوه، تهران ۱۳۳۰، ص ۹.

۳۶- رک: مروج الذهب و معادن الجواهر، علی بن حسین مسعودی، ترجمه ابوالقاسم پاینده، بنگاه ترجمه و نشر کتاب ۱۳۴۴، صص ۲۷۷ و ۲۷۸.

۳۷- گفتنی است که دکتر خالقی مطلق در سال ۱۳۴۹/ (۱۹۷۰ م) از دانشگاه کلن آلمان در رشته‌های شرق‌شناسی، مردم‌شناسی و تاریخ قدیم دکتر گرفته‌اند.

۳۸- دکتر خالقی مطلق در مقاله دیگر خود نیز که درباره «اختیارات

محمدرضا شفیعی کدکنی، انتشارات آگه ۱۳۷۵، ص ۲۶۶.

۳۳- رک: برهان قاطع، به اهتمام دکتر محمد معین، انتشارات امیرکبیر، چاپ چهارم ۱۳۶۱، ج ۲، صص ۲۳۳ و ۷۰۰.

۴۴- سرآمد کتون قصه یزدگرد

به ماه سفند از مژ روزارد (مسکو ۱۳۸۲/۹)

۴۵- متن عربی غرر اخبار ملوک الفرس و سیرهم «هذی القصة الی منتهایها» بقية قصة رستم» به همان معنایی است که دکتر خالقی ترجمه کرده‌اند (و نیز تاریخ تعالی، ترجمه محمد فضاللی، نشر قطره ۱۳۶۸، ص ۱۹۳) اما در برگردانی دیگر (شاهنامه کهن، بررسی گردان سید محمد روحانی، انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد ۱۳۷۲، ص ۱۸۴) این گونه ترجمه شده است: «این داستان تا پایان مانند هفت خان رستم است.»